

ویژه نامه قشای‌ها (اسناد تاریخی و منتشر شده از ایل قشایی)



۱۰۰

هفت قرانه لولیان [کولی های ایرانی]

(« نامه نور » ، شماره ۴ و ۵ ، چاپ دوم ، ۱۰ آذر ۵۸)

نامه نور

شماره چهارم و پنجم
دهم آذرماه ۱۳۵۸

چاپ دوم

- ضرورت جنبشی بنیادی در فرهنگ و هنر ● ماهیت هنرنو ● غیراسانی شدن هنرنو
- هفت قرانه لولیان ● گیتی در راه کوچ ● مروری کوتاه بر گذشته و حال ایل قشایی
- سیاست قبیلگای انگلیس در جنوب ایران ● اسناد تاریخی و منتشر شده از ایل قشایی
- کتابت‌شناسی قشایی ● مارپیچ فاجعه شبلی ● نگاهی به گذشته سینمای ایران
- آغاز و سفر، یادداشت‌هایی درباره سینما و جامعه ● سینمای سیاسی آرزوئین ● جادوی کلام



ترانه های قومی

هفت ترانه لویبان^(۱)

NORMAN DODDS : گرد آورنده :

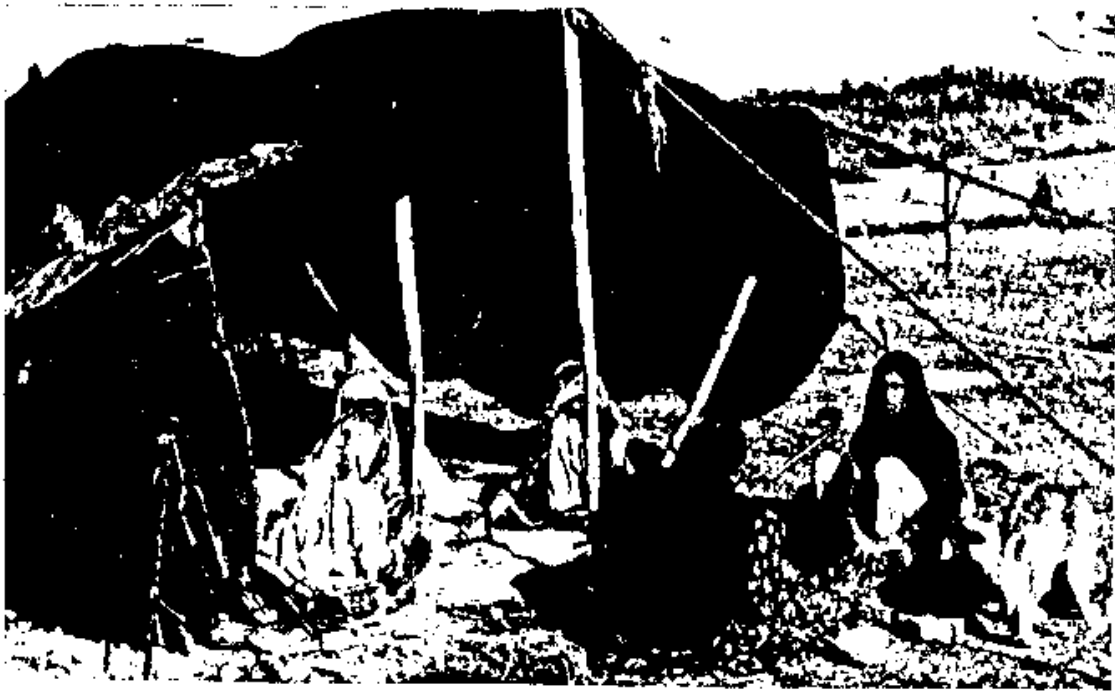
مترجم : جابر عناصری



خیمه گاه خانه ما است
و آزادی دین ما .
ما هرگز برای زندگی در چهار دیواری آفریده نشده ایم
و هرگز برای چنین زندگی پرورش نیافته ایم .
چلچله ها و پرستوها هرگز چنین آفریده نشده اند
که محبوس قفس ها باشند .



ماکولی‌ها بهنگام کوچ بدنیا آمدیم
 "برزین" اسب‌ها .
 بهنگام کوچ نیز خواهیم مرد .
 هنگامیکه سینه‌های زن‌هایمان پراز شیر است
 و شیر خوارهایمان سیر
 خوشحالیم .
 و آنزمان که آنها گرسنه‌اند
 دزدی حرفه ما میشود .
 آیا این گناه است ؟
 هیچ زادگاهی نمی‌شناسیم .



سیاه چادرهایمان را در جاده‌های نامعلوم سرنوشت و تقدیر
 برپا می‌سازیم .

زادگاه ما گوه و کمر یا حاشیه جنگلهای سیاه

یا گوشه‌ای از کویرهای بی پایان است .
 کوه و کویر و جنگل
 خانه ما و گورگاه بی نشان
 ما است .



اگر میدانستم که کجا خواهم مرد
 بستم را در آنجا پهن می کردم .
 اگر میدانستم که کجا کفن برتن خواهم پوشید
 قبرم را در همانجا می گندم .



من - سرگردان روی زمینم .
 من غربتی هستم .
 هرگز پدر خود را ندیده‌ام
 و هیچ یاری نداشته‌ام .
 مادرم سالها پیش مرد
 و معشوق نازنین من مرا ترک گفت .
 تو فقط - توای گیتار من
 تنها یار من در این جهان باش
 بگذار قلب من مامن غصه‌ها
 باشد .
 حتی صدای خرده پولی را هم در جیب خود نمی شنوم .

اما بگذار آهنگی بنوازم
 تو - توای گیتار من مرایاری ده
 بگذار آهنگی بنوازم
 همراه با سکوت و گرسنگی و اندوه
 گیتار من دو غمنا و همدم دارد
 گدای مفراستخوانم با من همدلند
 آنها بد عشق و گرسنگی شهراوند
 همراهیم کن ای گیتار من
 همراهیم کنید ای نوازندگان گرس - و سربسز



ایرمان که خداوند ، ما کوئی عمارا حق کرد



کوچ را فلسفه زندگی ما ساخت
 و نیاز چهار دیوار نشینی را از پیشانی ما زدود .
 و دنیا را خانه‌ما قرار داد .
 و ما "گولی‌ها" سربفرمان اونها دیم .
 و به وعده‌های خداوندگاری دلخوش کردیم .
 خدای گولی‌ها علف زارهای سر سبز را بما وعده داد
 و آسمان همیشه آبی را
 غروب شامگاه را بما بخشید
 و روشنی پگاه را .
 در تاریک روشن پگاه خیمه هایمان را بر محمل‌ها می بندیم
 و در تاریک روشن شامگاه در کنار چشمه سارها و برسینه مهربان گوه‌ها
 خیمه هایمان افراشته میشوند .
 خدای گولی‌ها سرور و شادمانی را بما ارزانی داشت
 گرچه او رنج و درد نیز تصیب ما نمود .
 چون در برابر درخشش آفتاب
 ابرهای تیره و تار را نیز آفرید .



خوشا بآن روزگاران
 روزهای پر خاطره گذشته
 کوچنده جاده‌ها بودیم
 راهی در پشت سر می نهادیم
 و راهی دیگر در پیش رو می گرفتیم
 آشنای تمام شهرها و ده کوردها بودیم

از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال
 اسب های یال درازمان ارابه های مارا می کشیدند
 تا اینکه به چمن زارهای باطراوت و اجاق گاه هایمان برسیم .
 اسب ها را در علف زارهای خرم رها می ساختیم
 و آن زمان که فراغت می یافتیم
 سرود خوانان و پای گویان به گرد آوری هیزم می پرداختیم
 و آتشی بر می افروختیم .
 خوشا به آن روزگاران
 و حسرتا بآن ایام .
 جای دانه هایمان را از سه پایه ها می آویختیم
 وقتی شعله های آتش در زیر آن زبانه می کشید
 بیاد رقص اسمالدا آن دخترک دلربای گولی می افتادم .
 مادر پیرم در کنار اجاق پخت و پز را شروع می کرد
 بهترین خوراکی ها را می پخت .
 خوراکی هایی که امروز فقط در کتابها باید نامشان را یافت .
 و آن زمان که از پخت و پز فراغت می یافت
 مارا ندا می داد تا سفره را پهن کنیم
 همه باهم در گرد آتش می نشستیم و بذله گویان
 دور سفره حلقه می زدیم
 سپس در بسترهایمان می افتادیم
 آسمان سقف خانه ما
 و ستارگان چراغ های روشنگر منزل ما بودند
 پگاه شتابان بیدار می شدیم
 بارهایمان را بر محمل ها می بستیم
 باز هم راهی میشدیم .
 باز هم در جاده ها بودیم
 پدر با چهره مردانه اش

فریادمی زد :

همگی به سمت مشرق می رویم .
این راه را همگی آشنا بودیم .
زندگی برایمان پر از سرور و شادمانی بود
باردیگر بار از گرده چهارپایان
بر می‌گرفتیم .

و شبی دیگر در منزلگاهی دیگر اطراق می‌کردیم
آتشی دیگر می‌افروختیم
و جای دانه‌ایمان را بر سه پایه‌ها
می‌آویختیم .

آنگاه پدر در کنار آتش می‌نشست
شتابان گیتار پدر را می‌آوردیم
پدر تمام دردهایش را در گیتار می‌ریخت
قطره‌های اشک را در نور مهتاب
برگونه‌هایش می‌دیدیم .

و آنگاه که فریاد گیتارش اوج می‌گرفت
پلک‌هایمان سنگینی می‌کرد
در بستر می‌افتادیم و ستارگان را
می‌شمردیم .

و اگر ستاره‌ای از مدار خود خارج میشد
و بر گوشه‌ای دیگر از آسمان می‌نشست

بفال بد می‌گرفتیم

و مرگ یک گولی را

عزا

می‌گرفتیم

و در رویای کوچ فردا

فرو می‌رفتیم .



ما کولی‌ها

کوچنده‌ترین کوچنده‌ها هستیم

مسیرمان نامعلوم

و جاده‌هایمان بی‌پایان است.

همه ما شادمانیم

به جمع ما بپیوند

و شادمانی‌را دریاب

۱- لولی - لوری - قره‌چی - فیوج - غربشی یا غربت - جوکی - قرشمال و

سوزمانی و ...

اسامی مختلفی است که به کولی‌های ایران اطلاق میشود.

کولی‌های سرگردان ، در هر نقطه از جهان اسم خاص خود دارند .